

به نظر من ترجمه‌هایی که به کمک یونسکو صورت گرفته است عمدتاً نشان دهندهٔ مقاطعی از این سفر دور و دراز هستند. چنانچه مجموعهٔ یونسکو در این زمینه از طریقی همه جانبه برخوردار بود و پیوند میان آثار ترجمه شده نمایانتر بود. کیفیت مجموعه بالاتر می‌رفت. خواننده دوست دارد در میان آثار ترجمه شده به فرانسوی، اثر با ارزش برگزیدهٔ شعر کهن اسکاندیناویایی (پاریس ۱۹۶۴)، گردآوردهٔ رنو - کراتس و مجموعهٔ خود من برگزیدهٔ اشعار سوئدی (پاریس، ۱۹۷۱) را که در رأس این فهرست قرار دارند، ببیند؛ متعاقب این آثار، برگزیده‌هایی از اشعار دانمارکی و فنلاندی نیز منتشر شده‌اند، زیرا دست کم در سالهای اخیر، شعر مهم‌ترین بخش ادبیات اسکاندیناویایی را تشکیل می‌دهد.

ادبیات ایسلند، بخصوص تا آنجا که به ترجمه‌های انگلیسی آن مربوط می‌شود، در مجموعه حاضر نسبتاً خوب ارائه شده‌اند. با اینهمه در زمینهٔ ادبیات دانمارکی کوششهای زیادی باید صورت گیرد. اکنون زمانی است که جهان باید هر چه زودتر با نویسندگان این قلمرو آشنا شود، نویسندگانی همچون ساکسو

گراماتیکیوس (۱۱۵۰ - ۱۲۰۶)، مورخی که احتمالاً شکسپیر الگوی هاملت خود را از کتاب گستا دانوروم او اخذ کرده، نیکلای فردریک گروندویگ (۱۷۸۳ - ۱۸۷۲)، خالق هیت اسکاندیناویایی، یوهانس یسنن (۱۸۷۳ - ۱۹۵۰)، برندهٔ جایزهٔ نوبل ادبی در ۱۹۴۴، پل لاکور (۱۹۰۲ - ۱۹۵۶)، شاعری با اندیشه‌های ماوراءطبیعی، و ثول سارویک (۱۹۲۱ - ۱۹۸۱) و چند تن دیگر از شاعران زنده.

تا آنجا که به ادبیات نروژی مربوط می‌شود، ما باید بتوانیم از طریق ترجمه با آثار کامل نویسندگان درخشانی چون کنوت هامسون (۱۸۵۲ - ۱۸۵۹، برندهٔ جایزهٔ نوبل ۱۹۲۰) و ارنست کینک (۱۹۲۶ - ۱۸۶۵) آشنا شویم یا دست کم طیف گسترده‌ای از آثار آنان را در اختیار داشته باشیم. آثار نویسندهٔ سوئدی اگوست استریندبرگ اکنون به فرانسوی ترجمه شده است و ترجمهٔ آلمانی آنها نیز بزودی کامل خواهد شد. (چون که زبان سوئدی با نفوذترین زبان در کشورهای منطقهٔ اسکاندیناویایی است، ناشرها با آثار نویسندگان این زبان علاقهٔ بیشتری نشان می‌دهند).

یونسکو باید بکوشد تا آثار نویسندگانی را که

ظاهراً در حاشیه مانده‌اند ترجمه کند، نویسندگانی نظیر کارل مایکل بلمان، شاعر بزرگ در سبک اروپایی روکوکو، یا رماتیکیهای همچون اریک جان استاگنلیوس (۱۷۸۳ - ۱۸۲۳) و کارل جانز لاو آلمکیست (۱۷۹۳ - ۱۸۶۶)، که از لحاظ نبوغ و بد اقبالی همپای نویسندگان بزرگ آلمان‌اند. در زمینهٔ آثار امروزی باید به جهان‌گرایی در آثار گونار اکلف (۱۹۰۷ - ۱۹۶۸) توجه کرد. در مورد فنلاند نباید ترجمه‌های جدیدی از کاله‌والا (رک. پیام یونسکو، اوت ۱۹۸۵) و یوهان لودویگ رونبرگ ارائه شود. و سرانجام امیدواریم ویرایشهای جدیدی از بعضی آثار اساسی‌ای که این مجموعه با آنها آغاز شد ارائه گردد.

ژان - کلارنس لامبر، شاعر فرانسوی و مستخص ادبیات اروپای شمالی است که مقالاتی چند در این زمینه نگاشته و برگزیده‌ای از شعر سوئدی را ویرایش کرده است؛ برگزیدهٔ مذکور در ۱۹۷۱ با همکاری یونسکو منتشر شده است. همراه با روزه کالوا، مدیر سابق «سازمان آثار ادبی یونسکو»، برگزیدهٔ دیگری تحت عنوان گنجینه شعر جهان (۱۹۵۸) تنظیم کرده است. لامبر کتابی نیز تحت عنوان شعر برای چیست؟ و مجموعه‌ای از اشعار به نام سیاه و لاچوردی تألیف کرده است.

وداع

نوشتهٔ پار لاگر کوئیست

ناگهان پسر، به نحوی مبهم، احساس کرد که در این خلوص، در این خوبی، در این نوری که دختر را در حلقه گرفته است چیزی یأس آور وجود دارد، چیزی که انگار پسر در حال تشخیص آن بود. آری دختر چیزی را به خاطر او آورده بود که قبلاً نیز با آن روبه‌رو شده بود.

چیز وحشتناکی که در این گونه افراد وجود دارد کیفیت است که کمال را نداعی می‌کند و می‌کوشد حقیقت و صفای خود را به دیگران تحمیل کند. به محض اینکه این خصوصیت بر ما آشکار می‌شود، اوضاع برایمان تیره تر می‌گردد. ناگهان گرمایی مافوق حیات از این خصوصیت می‌تراود، با اینهمه همان که زندگی را می‌گذارد خود تحملش مشکلتر می‌شود.

چه مدت آن دو آنجا ایستاده بودند؟ دیگر زمان رفتن فرا رسیده بود. با شتاب به سوی خانه بازگشتند. آندرس درون خود نیرویی احساس می‌کرد که او را به گریختن از دختر، به کفر گوئی، به زیر پا گذاشتن اعتقادات خود، و به انهدام چیزی در درون دختر وا می‌داشت. با اینهمه آنها همچنان به سکوت ادامه دادند.

جاده سوت و کور بود. پسر دختر را تا کارگاه آهنگری همراهی کرد؛ در کنار کارگاه کلبه‌ای بود که دختر در آن زندگی می‌کرد. هنگامی که پسر خود را نزدیک دیواری دید که از پشت آن صداهای ناهنجاری به گوش می‌رسید حالت تهوع سریع و گذرایی در خود حس کرد. از یکدیگر جدا شدند. دختر طوری وارد آن کلبهٔ فکسنی شد که انگار محلی مناسب برای زندگی انسانها است.

هنگامی که پسر به خانه رسید احساس آسودگی فوق‌العاده‌ای به او دست داد.

دوران جوانی اش چنین سپری شد. هیچ بسر جای نماند، جز دروغ، سردرگمی، فروپاشی.

آنها به طرف دریاچه آمدند و از روی خط آهن باریکی که در امتداد ساحل ادامه داشت گذشتند. در آن موقع شب هیچ قطاری از آنجا عبور نمی‌کرد. درست مثل خط آهنی که در سرزمینهای مسطح در فاصله‌های دور محو شده به نظر می‌آید، همه‌جا و همه‌چیز سوت و کور و محو بود. سوزن بان تنهایی در تاریکی فزایندهٔ شب با خستگی تمام به سوی خانه می‌رفت و صدایی که از یک تعمیرگاه ارابه در دور دست بر می‌خاست به سوی جنگل عقب می‌نشست و در آن نفوذ می‌کرد.

جاده کنار ساحل گل آلود شده بود و چکمه‌های لاستیکی دختر درون گل و لای فرو می‌رفت. به همین خاطر مجبور بودند در حاشیهٔ ساحل راه بروند. دوش به دوش یکدیگر راه می‌سپردند و دست ظریف دختر در دست پسر بود. پسر گرما و ضربان آن دست را حس می‌کرد. هر دو در سکوتی سنگین راه می‌رفتند. آیا پسر دختر را دوست داشت؟

کاروان درازی از ارابه‌ها، که اسبهای خسته با سرهای افتاده آنها را می‌کشیدند، به سوی آنها می‌آمد. مردان روی ارابه خواب به نظر می‌آمدند. آنها ماهی فروشان دوره‌گردی بودند که از ساحلی ده یازده کیلومتر آن طرف تر می‌آمدند تا خود را به بازار فردا برسانند. با چاشتهاهاشان در زنیل و مشروبهاشان در کنار به خواب رفته بودند و مهتاب بر فلسهای نقره‌ای ماهیهایی که در پشت آنها تل انبار شده بود می‌درخشید.

دیر هنگام بود - باید به خانه بر می‌گشتند. با اینهمه لحظه‌ای درنگ کردند تا به دریاچه بنگرند. ناگهان همه چیز روشن شد. نور مهتاب به دختر تابید، چهره و تمام بدنش را روشن کرد. بساز دیگر دختر در حاله‌ای از نسور غرق شد و لباسی کهنه‌اش، درست مثل زمانی که برای نخستین بار یکدیگر را ملاقات کرده بودند، انگار درخشش پیدا کرده بود. هربار که نور بر او می‌تابید جلوه‌ای از او آشکار می‌شد.

پسر به چهرهٔ دختر نگاه کرد - نگاهی عاشقانه، از چشمان دختر خلوصی ناب تراوید. سیمای رنگ پریده اش انگار به این دنیا تعلق نداشت؛ اما خبری از التهاب سرمستانه، غلیان شهوت یا وجد و سرخوشی در کار نبود. فقط آرامش بود و دیگر هیچ.

از کتاب Gast hos verkligheten اثر پار لاگر کوئیست که به توسط ونسان فوریه از متن اصلی سوئدی به فرانسوی ترجمه شده و تحت عنوان L'Exil de la Terre در مجموعهٔ یونسکو منتشر شده است.

سازماندهای فرهنگی/ادبی

امضای ویلیام شکسپیر (۱۶۱۶ - ۱۵۶۴) یکی از بزرگترین نمایشنامه‌نویسان همه اعصار. مجموعه سه نمایشنامه از شکسپیر، هاملت، شاه لیر، و رومئو و ژولیت در ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ به زبان اندونزیایی ترجمه و منتشر شده است.



Photo © Roger-Viollet, Paris



Photo © Roger-Viollet, Paris

«برنامه ترجمه آثار ادبی یونسکو» نه تنها به ترجمه و انتشار آثار کلاسیک ادبیات جهان به زبانهای انگلیسی و فرانسه اختصاص دارد، بلکه ترجمه آنها به زبانهای دیگر نیز در این برنامه هست. آثار چندی از نویسندگان اروپائی از جمله ارسطو، دکارت، لاک، مونتسکیو، ولتر، دورکیم و برگسون به عربی ترجمه و منتشر شده‌اند. تصویر بالا متعلق به فیلسوف و ریاضی‌دان آلمانی گوتفرد ویلهلم لایبنیتز است که رساله فلسفی او به نام «موناذه‌شناسی در ۱۹۵۶ جزء «مجموعه عربی» منتشر شده است.

آنا ژان ژاک روسو (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸)، نویسنده و فیلسوف زاده شده در ژنو، در تکامل تفکر سیاسی نوین تأثیری عمیق داشته است. «مجموعه عربی ترجمه‌های یونسکو» در برگیرنده تعدادی از آثار مهم روسو است که از اصل فرانسوی به عربی ترجمه شده است: اعترافات (۱۷۸۲)، گفتار درباره منشأ عدم مساوات بین افراد بشر (۱۷۵۵) قراردادهای اجتماعی یا اصول سیاست درست (۱۷۶۲)، و اخیراً خیالپردیهای تفریح‌گر انزواجو. تصویر بالا متعلق به امیل (۱۷۶۱) است که منجر به بیدایش انقلابی در اندیشه‌های تربیتی معاصر شد.

ترجمه اندونزیایی وداع با اسلحه، اثر ارنست همینگوی (۱۸۹۹ - ۱۹۶۱)، نویسنده آمریکایی، برنده جایزه نوبل ادبی ۱۹۵۴، در ۱۹۷۵ در مجموعه یونسکو منتشر شد. تصویر سمت راست نویسنده پیرمرد و دریا را پشت فرمان قایق موتوری خود، که اغلب در ماهیگیری از آن استفاده می‌کرد، نشان می‌دهد.



Photo © USIS, Paris